

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاطرات یک روزنامه‌فروش
در هشتاد سال فروشنده‌گی مطبوعات

روایتی چند از روزنامه‌ها و روزنامه‌فروشی

از کودتای ۱۲۹۹

تا انقلاب ۱۳۵۷

نویسنده محمد ابراهیم رنجبرامیری

قدیمی ترین روزنامه‌فروشی تهران - ایران

سرشناسه: رنجبر امیری، محمد ابراهیم، ۱۳۱۲ -

عنوان و نام پدیدآور: خاطرات یک روزنامه فروش در هشتاد سال فروشنده‌گی مطبوعات: روایتی چند از روزنامه ها و روزنامه فروشی از کودتای ۱۲۹۹ تا انقلاب ۱۳۵۷ / نویسنده محمد ابراهیم رنجبر امیری.

مشخصات نشر: تهران - شاد رنگ، ۱۱۶۱.

مشخصات ظاهری: غ، ۲۷۰ص، جدول،

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۳۴-۳۳-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: روایتی چند از روزنامه ها و روزنامه فروشی از کودتای ۱۲۹۹ تا انقلاب ۱۳۵۷.

موضوع: رنجبر امیری، محمد ابراهیم، ۱۳۱۲ - خاطرات

موضوع: روزنامه فروشی ها - ایران

موضوع: روزنامه ها - ایران - تاریخ

موضوع: ایران - تاریخ - کودتای ۱۲۹۹

موضوع: ایران - تاریخ - بهاری، ۱۳۰۱ - ۱۳۵۷ - مطبوعات

موضوع: ایران - سیاست و حکومت - ۱۳۹۰ - ۱۳۰۴.

موضوع: ایران - سیاست و حکومت - ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ - پوشش مطبوعاتی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۲/۹/۵/۱۴۷۴ DSR

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۰۵

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۱۱۴۵۶

نام کتاب: خاطرات یک روزنامه فروش در هشتاد سال فروشنده‌گی مطبوعات: روایتی چند از روزنامه ها و روزنامه

فروشی از کودتای ۱۲۹۹ تا انقلاب ۱۳۵۷

طراح جلد: نارین رسانه ۰۲۶-۳۲۲۲۲۰۶۰ ۰۹۱۲۱۶۷۴۵۷۰

شمارگان: ۲۰۰۰

۹۷۸-۹۶۴-۷۴۳۴-۳۳-۱

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

قیمت: شومیز ۱۶۰،۰۰۰ ریال گالینگور ۲۰۰،۰۰۰ ریال

توزیع و پخش: نارین رسانه

فهرست مطالب

عنوان

شماره صفحه

مقدمه ۱	الف
پیشگفتار	خ
مقدمه ۲	ض
تاریخچه ای از فروشنده‌گی مطبوعات در سالهای گذشته و اساس تعدادی از دوستان قدیمی	۱
بقایای دیکتاتور	۲۶
امامزاده هشت گنبد	۳۰
آشنایی با مطبوعات	۳۴
مرض تیفوس	۳۷
لخت کردن شاه در گردنه حسن آباد	۳۹
محاكمه تاریخی	۴۱
فروش روزنامه در کمپ آمریکاییها	۴۴
دوستان کودکی و نوجوانی	۴۸
ترور کسروی در شعبه اول دادگاه	۵۲
خبرهای جنجالی - جنجال زن و مرد زناکار	۵۵
دیدي چه گفت	۵۷
خبرهای جنجالی - ماجرای مفقود شدن فرخ شاد لیستر	۶۱
خبرهای جنجالی - تهدید خانواده کارزونی	۶۲
اعلامیه شماره ۱	۶۳

۶۵.....	چک پر ماجرا.....
۶۸.....	مرگ بر ساعت.....
۶۹.....	ما چارپایان.....
۷۰.....	حزب حلقه (اراده ملی).....
۷۳.....	روزنامه آژیر - سید جعفر پیشه وری.....
۷۶.....	ماجرای دستگیری به جرم دزدی.....
۸۳.....	پیشه وری و روزنامه آژیر.....
۹۲.....	کشته شدن یک روزنامه فروش.....
۹۵.....	روزنامه فروشان اینفورم پرس.....
۹۹.....	اشتباه حساب.....
۱۰۱.....	نمایش سه دزد.....
۱۰۴.....	جا به جایی محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز.....
۱۰۶.....	سفر ملا مصطفی بارزانی به ایران.....
۱۱۰.....	مجله مردم برای روشن فکران و آقای جلال آل احمد.....
۱۱۲.....	علی جگرکی و رزم آرا.....
۱۱۴.....	چاقوکشان رزم آرا.....
۱۱۷.....	کتک خوردن رئیس کلانتری.....
۱۲۲.....	ترور شاه در محوطه دانشگاه.....
۱۲۶.....	مرد دروغین.....
۱۳۳.....	خبرهای جنجالی - مسیح تقلبی.....
۱۳۳.....	یادش به خیر.....
۱۳۸.....	روزنامه دروغ.....
۱۴۰.....	پخش اعلامیه به وسیله گنجشک.....
۱۴۲.....	حرمت به بزرگان.....
۱۴۵.....	روزنامه فروشی در مرز خطر.....
۱۵۲.....	عید برای روزنامه فروشها.....
۱۵۶.....	دزدی دوچرخه روزنامه فروش.....
۱۵۹.....	انفجار اطاق رئیس شهربانی.....
۱۶۴.....	ترنابازی در ماه مبارک رمضان.....
۱۶۹.....	دو روی یک سکه یا دو شماره یک روزنامه در یک روز.....

۱۷۰	خودکشی ارتشبد حجازی.....
۱۷۴	یانکی گوهوم.....
۱۷۶	خبرهای جنجالی - قتل رئیس کلانتری.....
۱۷۸	جهان پهلوان توفیق.....
۱۸۱	۳۷ روز بی گناه در زندان باغ شاه.....
۱۸۵	با محبت غول هادی می شود.....
۱۸۸	خبرهای جنجالی - تظاهرات معلمین در میدان بهارستان.....
۱۸۸	خبرچین ساواک.....
۱۹۲	ساعت خوش یمین.....
۲۰۱	فروش عکس شاه و قاجاق ترپاک.....
۲۱۴	حکایت پیاز در حکومت امیر عباس هویدا.....
۲۱۵	ازدواج عجیب.....
۲۱۷	ترک سیگار.....
۲۲۰	چگونه می خواستم دختری را بخورم.....
۲۲۵	شاهی که بر فیل ها حکومت می کند.....
۲۲۷	خبرهای جنجالی - جن در خیابان غیائی.....
۲۲۸	جشن در موسسه روزنامه اطلاعات.....
۲۳۲	ماجرای جنگ کره.....
۲۳۶	هیچ کاره همه کاره.....
۲۴۰	احضاریه کذایی.....
۲۴۷	هنرپیشگی من.....
۲۵۰	زیارت تکیه سپه سالار.....
۲۵۳	زیارت کربلای معلی.....
۲۵۵	زیارت اماکن متبرکه در کاظمین، نجف و سامرا.....
۲۵۷	معجزه.....
۲۶۴	ما روزنامه فروش ها.....
۲۶۶	هفتادمین سال مجله اطلاعات هفتگی.....

مقدمه ۱

موزه زنده مطبوعات معاصر

از دیدگاه استاد و حقوقدان بزرگ و نویسنده معاصر دکتر جلال رفیع

یکی از شگفتی‌های زندگی مطبوعاتی من آشنایی با مرد منحصر به فردی است که حافظه‌ای غریب دارد و هفتاد سال از تاریخ مطبوعات معاصر را در همین گنجینه گنجانده است. آقای محمدابراهیم رنجبر نه روزنامه نگار، بلکه روزنامه‌فروش بوده است. همان روزنامه‌فروشی که اگر نبود و اگر همکارانش نبودند، روزنامه‌ها و مجله‌های تولید شده به این سرعت در سراسر کشور و در صدها و هزارها محله و کوی و برزن توزیع نمی‌شد. سن و سال آقای رنجبر در این تاریخ (سال ۸۹ شمسی) از مرز هشتاد گذشته و خوشبختانه همچنان در خاطره گفتن و سخت سفتن و چابک بودن و خندان نمودن، از جوانان این روزگار کم نمی‌آورد، بلکه سرآمد است. عمر و عزتش پایدار باد.

تاکنون رسم و راه چنین بوده است که داستان تاریخی مطبوعات از زبان سردبیران و مدیران و روزنامه نگاران و پژوهشگران و سیاستمداران تنظیم و تدوین می‌شده است.

کمتر کسی کوشیده است تا بپذیرد که (به قول عوام) «صدبار رمضون، یک بار هم شعبون»، لااقل یک بار هم خوب است و خواندنی است اگر تحلیل حوادث مطبوعاتی تاریخ معاصر را از زبان کسی بشنویم که در آن سوی حلقه اتصال برای رساندن آثار روزنامه نگاران به دست مردم تهران و شهرستانهای دور و نزدیک تلاش می‌کرده است. جالب است بدانیم که آقای محمد ابراهیم رنجبر با

خاطرات یک روزنامه فروش

بیش از هشتاد سال سن و بیش از هفتاد سال تجربه روزنامه‌فروشی و با این حافظه حسرت برانگیزی که دارد، مطبوعات و سیاست را از منظر دیگر و از زاویه دیگر روایت می‌کند و حتی به دایره تحلیل و تفسیر می‌کشانند. او عاشق این شغل بوده و از کودکی تا نوجوانی و از جوانی تا پیری، با شوق و ذوق زایدالوصف، روزنامه‌های چاپ شده را به مردم کوچه و بازار می‌رسانده است. خواه با دست خالی، خواه با دوچرخه سواری، خواه با وانت باری، خواه با گاری، خواه با دکه داری و خواه به هر طریق دیگر و با هر وسیله‌ی دیگر. یکی از همکاران به من گفت: «آنچه در تاریخ مطبوعات ما اصل است و اساس است روزنامه نگاری و خبرنگاری و گزارش نگاری است، نه روزنامه‌فروشی با دست و دوچرخه و گاری و دکه داری. به زبان صمیمی طنز پاسخ دادم: «این گاری حمل و نقل و توزیع که سال‌های متمادی در دست روزنامه‌فروشان بوده، به سهم خودش از گاری پنهان شده در واژه‌های روزنامه نگاری و خبرنگاری و گزارش نگاری خودمان کمتر نبوده است! بله می‌دانم (و اسنادش هم موجود است!) که حمل و نقل نشریات و توزیع آن در سراسر شهر ابتدا با دوچرخه و سپس با موتورسیکلت و وانت بار و گاری‌های مدرن (!) از همین قبیل، انجام می‌گرفته است.

روزنامه‌فروشان، هم گاری سنتی و هم گاری مدرن را برای همکاری با ما به کار می‌گرفته‌اند و با فریاد، فروش «اطلاعات، کیهان، آخرین اخبار ایران و جهان» قویچه مردم را جلب می‌کرده‌اند. پس شرط انصاف این است که این گاری همکاری را مثل گاری واژه‌ی خبرنگاری (!) قدردان باشیم. و بدانیم که امروز هم، روزنامه‌فروشان همکار در دفاتر نمایندگی و در دکه‌های مطبوعاتی و حتی در سر چهارراه‌ها اعضای خانواده معنوی و مطبوعاتی کشورند. آقای محمد ابراهیم، دبیر فقط با تکیه بر حافظه تاریخی اش، جدولی را تنظیم کرده و نام ده‌ها روزنامه‌فروش قدیم (۱۸۷ نفر) را از دوره پهلوی اول و پهلوی دوم به بعد، با ذکر اسامی مشهورشان و نشانی محل کارشان در این مجموعه گردآورده است. کسانی هم در بین آنها بوده‌اند (مانند بوتیمار) که به هنرپیشگی و سینماگری روی می‌آوردند. موسسه (روزنامه) اطلاعات این فهرست جالب را در جلد پنجم کتاب «اطلاعات ۸۰ سال» به صورت یک جدول مشخص و ممتاز منتشر کرده است.

خاطرات یک روزنامه فروش

آقای محمدابراهیم رنجبر از نامش پیداست که با رنج و تلاش و کار و زحمت خو گرفته و گوهر رنجبری را به پای مطبوعات نثار کرده است. او حالا دیگر در رشته خودش و در حوزه تجربه طولانی خویش به مرحله استادی رسیده است. بیش از هشتاد سال (تا تاریخ تحریر این مقدمه) زندگی کرده و بیش از هفتاد سال دلبستگی عاطفی و شغلی و خانوادگی اش را نسبت به مطبوعات ایران وفادارانه حفظ و حراست کرده است. استاد روزنامه‌فروش ما، در متن کشاکش مطبوعاتی و سیاسی ایران معاصر، این اراده و امکان و این دانایی و توانایی را داشته است که فرزندان تربیت شده اش را تا کسب مدارج عالی تحصیل در داخل و خارج کشور ارتقاء دهد، خود استاد هم تجربه اش محدود به ایران نیست، بلکه با سفر به کشورهای دیگری در جهان امروز، تجربه بسیارموخته و به اصطلاح سرد و گرم روزگار را فراوان چشیده است. قریب یک قرن تجربه خود را در وجود خویش گرد آورده و به موزه زنده مطبوعات تبدیل شده است. او فقط روزنامه‌فروش نبوده، بلکه در این بستر و این رهگذر با بسیاری از شخصیت‌های معروف سیاسی و حزبی و علمی روزگار خویش مواجهه داشته و خاطرات سیاسی و اجتماعی و مطبوعاتی فراوانی را روایت می‌کند.

روزی روزگاری، روزنامه نگار و نویسنده مبارز و معروف الاهرام مصر که در دوران سردبیری اش با جمال عبدالناصر نیز حشر و نشر و همکاری داشت. کتاب خاطرات آن ایام بر بادرفته را با نام «میان مطبوعات و سیاست» منتشر کرد که در دهه ۶۰ شمسی به صورت پاورقی در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید. قیاس مع الفارق نمی‌کنم، زیرا می‌دانم که تحصیلات عالی دانشگاهی و تجربه‌های ممتاز مطبوعاتی و همکاری نزدیک حسنین هیکل با جمال عبدالناصر و شهرت جهانی و نیز قدرت نویسندگی هیکل، وجوه متمایز این داستان است. اما آقای محمدابراهیم رنجبر در حد تجربیات آزاد روزنامه‌فروشی اش سخن گفته و هرگاه با سیاست و سیاست‌ون روزگار مواجهه‌ای داشته، از منظر خویش و نگاه خویش به طرح و شرح آن پرداخته است.

بگذارید وقایع اجتماعی را با چشم‌های گوناگون ببینیم و این بار از چشم یک روزنامه‌فروش پرتلاش و رنجبر و زحمتکش تماشا کنیم، زیرا تماشای تاریخ است و «چشم‌ها را باید شست» هم جور دیگر (شیوه دیگر) باید دید و هم جور دیگر (جفای دیگر)!

خاطرات یک روزنامه فروش

درست است که تحریریه هر روزنامه و مجله ای را مغز آن نشریه خوانده اند، اما اگر کارگران فنی و کارمندان اداری و زحمتکشان توزیع و فروشندگان پراکنده در شهر با مغز و مرکز نشریه همکاری نمی کردند، تمام زحمات و خدمات هدر می شد. روزنامه فروشان هم به صورت دیگری مانند خبرنگاران، شبکه اعصاب ارتباطی نشریه با شهر و روستای جامعه را سامان و سازمان می دهند و آقای رنجبر، رنج بر چنین روزگاری بوده است. همانطور که گفتم، تاریخ مطبوعات و سیاست تاکنون غالباً از زبان و قلم مدیران و مسئولان و روزنامه نگاران و پژوهشگران و دانشگاهیان و حتی سیاستمداران به رشته ی تحریر درآمده، اما جای دو موضوع خالی مانده است:

یکی گردآوری خاطرات و نظریات عموم مردمی که در کوچه و بازار و مدرسه و شرکت خواننده ی روزنامه بوده اند، و دیگر گردآوری تاریخچه و تحلیل مطبوعات ایران از زبان فروشندگان و دوره گردان مطبوعات. آقای رنجبر هم درباره «هفتاد سال روزنامه فروشی در کنار مطبوعات» سخن گفته و هم «تاریخچه مختصر روزنامه فروشی و روزنامه فروشان تهران» را شرح داده است. و البته روشن است که همه این سخن گفتن ها و تاریخچه نوشتن ها، از زاویه نگاه نویسنده و گوینده (آقای محمدابراهیم رنجبر) انجام گرفته است. پیش از چاپ مقاله «هفتاد سال در کنار مطبوعات ایران»، در مجموعه اطلاعات ۸۰ سال - که دوره چند جلدی اش جداگانه منتشر شده - چنین آمده است: مطبوعات و سیاست را، این بار اجازه بدهید که از زبان یک روزنامه فروش سالخورده ولی سرزنده بخوانیم و بشنویم. روزنامه فروشی که مجموعه خاطراتش به صورت کتاب - انشاء الله - منتشر خواهد شد و سال هاست که هر هفته در مجله اطلاعات هفتگی نیز چاپ می شود. آقای رنجبر، خاطرات هفتاد ساله مطبوعاتی و سیاسی اش را از نگاه یک روزنامه فروش در طول عمرش - که شاید برای اولین بار منتشر می شود - به صورت مستقل و تا آنجا که حافظه یاری کرده فراهم آورده است. آخر، روزنامه فروش ما تحلیلگر هم هست. سپس تاریخچه مختصر روزنامه فروشی و روزنامه فروشان تهران را تدوین کرده است.

ویژگی نوشته حاضر این است که نویسنده اش یکی از روزنامه فروش های صمیمی و قدیمی تهران است و در این تاریخ دارای سابقه هفتاد سال روزنامه فروشی مستمر است. خاطرات خواندنی وی

خاطرات یک روزنامه فروش

سال‌های سال در هفته نامه ی موسسه اطلاعات (اطلاعات هفتگی) منتشر شده و کتاب خاطراتش نیز قطعاً خواندنی است. ایشان را باید قدیمی ترین روزنامه‌فروش حیّ و حاضر در سال ۸۹ خواند (که انشاء الله عمرش به سلامت و با عزّت دراز باد). روزنامه‌فروش ما که در سال ۱۳۰۷ شمسی در ناحیه هفتم شهرستان بابل استان مازندران متولد شده است، در سال ۱۳۱۶ به تهران مهاجرت می‌کند و با کمک دو برادر روزنامه‌فروش که در همسایگی یکدیگر زندگی می‌کردند، وارد عرصه مطبوعات می‌شود. مشارالیه هم اکنون (سال ۸۹ شمسی) که به سن ۸۲ سالگی رسیده، با بیش از هفتاد و سه سال روزنامه‌فروشی، رکورددار فروش مطبوعات در ایران است.

نامبرده در مدت ۳ سال با حوادث تلخ و شیرینی مواجه شده و سال‌هاست که خاطره‌هایش را به صورت مسلسل منتشر می‌کند. ایشان نه تنها نام و نام خانوادگی و نشانی محل کار یا محل استقرار بساط (دکه) مطبوعاتی روزنامه‌فروشان قدیمی را در خاطره اش زنده نگه داشته، بلکه خوشبختانه هنوز حتی به خاطر می‌آورد که هر کدام از آنها مستقل از شناسنامه شان به چه نام‌هایی معروف بوده‌اند: حاجی سقا، مثنی ابوالقاسم، علام رشتی، اسمال ماهی، سید دخو، حاجی قوزی، قاسم آقا دوره گرد، محمد بودا، عباس تارزان، ابرام گردو، توفیق، رفیع ترکه، مارشال حسن، گوجه فرنگی (۱) رحیم چرخ، پرستو، ولی لره و بالاخره بوتیمار (که بعد هنرپیشه می‌شود). ادعا نمی‌کنیم که همه آنچه آقای رنجبر گفته و نوشته است، علمی است و با روش‌های تحقیق علمی فراهم آمده، اما هرچه هست، محصول تجربه و حافظه و شرافت و صداقت است. امروز بعضی از فرزندان در خارج کشور به تحصیلات عالیه (از جمله پزشکی) اشتغال دارند و این موقعیت نشان دهنده آن است که ایشان در درون خانواده و در تربیت فرزندان واقعاً توفیق داشته است. استعداد ارزنده ای که با هوش و حواس و حافظه توانا در وجود آقای رنجبر ترکیب شده و شور و شوق و عشق نسبت به کار را هم بر آن افزوده، شواهد و قرائنی است که احتمال توانمندی ایشان را در کسب مدارج پیشرفت علمی و فرهنگی و صنعتی در فرض ورود به دانشگاه به اثبات می‌رساند. اما به هر حال هرکسی را تقدیری است یا تصادفی. تقدیر و تصادف در قصه زندگی آقای رنجبر، او را به سمت و سوی روزنامه‌فروشی کشاند. و این فرصتی بود که مشارالیه را از دالان‌های حوادث

۱۰. خاطرات یک روزنامه فروش

گوناگون عبور دهد و با افراد سرشناس بسیاری در تاریخ معاصر ایران - چه در دوره سلطنت پهلوی اول و پهلوی دوم و چه در عصر انقلاب اسلامی - روبرو کند . بسیاری از کسانی را که ما (در عرصه ی مطبوعات و احزاب و سیاست) فقط با نام و با مطالعه شرح احوال می شناسیم، آقای رنجبر از نزدیک دیده و گواه تلاش های آنان بوده است. او نقش دولت ها، نظامیان، کودتاگران، بیگانگان، توده مردم، لمپن ها، متعصبان، احزاب، روزنامه نگاران و شخصیت های ذیل نفوذ را در شکل گیری رخداد های سیاسی و مطبوعاتی از نزدیک شاهد بوده است. واقعیت های تاریخی را باید مثل قطعات «پازل» از اینجا و آنجا و از این سوی و آن سوی گردآوری کرد و در کنار یکدیگر نشانند و آنگاه هماهنگی ها و ناهماهنگی های میان قطعات پازل واقعیت را دریافت که چیست و چه دلالتی دارد؟ بگذارید حافظه ی آقای رنجبر هم در فراهم آوردن برخی از قطعات پازل واقعیت، سهمی داشته باشد. برای من که از سال ۵۸ شمسی تجربه ی کار مداوم در مطبوعات ایران را داشته دارم و حتی رشته تحصیلی ام (حقوق) و عضویت در کانون وکلا هم میان من و مطبوعات جدایی نینداخت، شنیدن و خواندن خاطرات روزنامه فروش، خوشگرم و با حرارتی که پدر روزنامه فروشان و پیر دیر روزنامه فروشی است و بیش از هفتاد سال در متن حوادث اجتماعی حضور داشته است. شیرین و خوشایند است. امیدوارم خوانندگان نیز چنین احساسی را تجربه کنند البته این امر، با فرضیه ی نقادی و عیارسنجی خاطراتی که کتاب حاضر عهده دار طرح و شرح آن است، منافات ندارد. با آرزوی توفیق بیشتر برای جناب محمد ابراهیم رنجبر، که نام نامی اش اسم باستانی همه کسانی است که در عرصه های مختلف، رنج مطبوعاتی بودن را بر دوش برده اند و می برند.

«این مقدمه به قلم جناب آقای دکتر جلال رفیع استاد، حقوقدان و نویسنده معاصر می باشد»

پیشگفتار

۸۰ سال روزنامه‌فروشی در خیابان - نقل از روزنامه اطلاعات مورخه ۸۸/۱۱/۴

نخستین روزنامه فارسی با نام «کاغذ اخبار» در سال ۱۲۵۳ هجری قمری، مقارن با ۱۲۱۰ هجری خورشیدی، توسط میرزا صالح شیرازی، به طور ماهانه منتشر شد. پس از گذشت نزدیک به یک قرن وقوع حوادثی چون انقلاب مشروطه، اهمیت انتشار روزنامه و اطلاع رسانی توسط آن، آشکارتر و به تدریج بر تعداد و شمارگان آن افزوده شد. بنابراین لازم بود تا عده‌ای وارد چرخه فروش شوند و روزنامه‌ها را که دیگر متعلق به درباریان و رجال سیاسی و اقشار خاص نبود، در میان آحاد مردم توزیع کنند. این چنین بود که اوایل قرن حاضر، شغلی به نام روزنامه‌فروشی (موزع) پدید آمد و نسل نخست روزنامه‌فروشان ایرانی که در میان آنان کودکان و نوجوانان نیز دیده می‌شدند، شکل گرفت.

نسل نخست

روزنامه‌فروشی از آغاز، شکلی سازمان یافته نداشت. در سال‌های نخست، یعنی همان روزگاری که تعداد افراد باسواد، آن هم از نوع روزنامه‌خوان در جامعه ایرانی بسیار کم بود، این روزنامه‌فروشان بودند که به سراغ مشتریان خود می‌رفتند تا در رقابتی که سرعت عمل در آن نقش مهمی داشت، کالای خود را به دست خریداران برسانند. در آن روزگار، فروشندگان جراید، روزنامه‌ها را به دست می‌گرفتند و در حالی که خیابان‌ها و پیاده‌روهای اصلی شهر را پیاده می‌پیمودند نام روزنامه‌های منتشر شده و تیرهای مهم آنها را فریاد می‌زدند تا شهروندان را برای خرید ترغیب کنند.

ابزار جدید

چند سال سپری شد تا روزنامه‌فروشان برای سرعت بخشیدن به فروش خود و دسترسی بهتر به نقاط بیشتری از شهر، دوچرخه را وسیله کار خود قرار دادند، اما فریاد زدن نام روزنامه و تیترهای اصلی هم چنان در خیابان‌های شهر مشتری‌های روزنامه خوان جلب می‌کرد. مدتی گذشت تا این که موتورهایی که شکل خاص و جالبی داشتند، وارد میدان شدند. این موتورها به گونه ای طراحی شده بودند که در جلوی فرمان دو چرخه، نصب می‌شدند و با کشیدن یک تکه طناب که عملکرد استارت یا هندل را داشت، روشن می‌شدند و معمولاً در سربالایی‌ها از آن استفاده می‌کردند. با این موتورهای جدید مرحله دیگری از فروش روزنامه آغاز شد، به طوری که هر روز ساعت ۱۶، تعداد زیادی از این موتورها روانه خیابان‌های شهر می‌شدند و فروشندگان با فریاد، خوانندگان را از توزیع روزنامه با خبر می‌کردند. این موتورها علاوه بر آن که بر سرعت توزیع روزنامه افزودند، رقابت میان فروشندگان را نیز حساستر کردند، به طوری که هر کس سعی می‌کرد زودتر از چاپخانه ای که روزنامه در آن چاپ می‌کرد، بیرون بیاید، شاید چند نسخه ای بیشتر بفروشد. در این روزها به دلیل افزایش تعداد فروشندگان روزنامه و نبود نظارت، وضع نابسامانی به وجود آمده بود، به طوری که بسیاری مواقع بین روزنامه‌فروشان اختلاف‌هایی پیش می‌آمد که بیشتر به مرزبندی مناطق فروش مربوط می‌شد. این مشکل فقط یک راه حل داشت و آن این که هر کس در محدوده مشخصی روزنامه بفروشد. این منطقه بندی براساس توافق میان روزنامه‌فروشان ایجاد شده بود و هر کدام پس از پیمودن مسافت چاپخانه تا محل کار خود و فروش روزنامه در طول مسیر، در محلی که میز کوچکی قرار داده بود، مستقر می‌شد و نشریات را روی میز می گذاشت. این روش یک مزیت بزرگ داشت و آن این که رهگذران، تیر روزنامه را راحت تر می دیدند و با اطمینان بیشتری روزنامه دلخواه خود را انتخاب می‌کردند.

کیوسک‌ها

مرحله بعدی فروش روزنامه از زمانی آغاز شد که موتورهای گازی به میدان آمدند. این موتورهای کوچک، موجب برداشته شدن گامی بزرگ در توزیع روزنامه‌ها و مجلات شدند، به طوری که روزنامه‌فروشان پس از توزیع روزنامه در منازل و اداره‌ها، مازاد آنها را بر سر همان میزهای کوچک می‌بردند و می‌فروختند. ناگفته پیداست که فروش روزنامه در این دوران نسبت به دوره‌های قبل جهش بزرگی پیدا کرد. به تدریج فروش روزنامه‌ها و نشریات زیاد شد و دیگر آن میزهای کوچک جوابگوی فروش نبود، بنابراین فروشندگان روزنامه مجبور شدند میزهای بزرگتری را جایگزین میزهای کوچک پیشین کنند. در سرما و گرما و برف و باران، فروش روزنامه ادامه یافت و فقط روزنامه‌های عصر نبود، صبح‌ها هم برخی روزنامه‌ها چاپ می‌شدند و نشریات دیگری چون زن روز، کیهان بچه‌ها، جوانان و خواندنیها هم اضافه شدند. از آنجا که برف و باران با جنس نشریات سازگار نبود، میزها با کمی تغییر، تبدیل به کیوسک شدند و در هر گوشه شهر، یکی از آنها با ابعاد و شکل‌های متفاوت و بنا بر سلیقه صاحب آن ساخته شدند.

بعد از انقلاب

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، عده‌ای افراد سودجو در حاشیه خیابان‌ها، کیوسک‌هایی مستقر کردند که بسیاری اقلام، جز محصولات فرهنگی و مطبوعاتی در آنها فروخته می‌شد. بنابراین به دستور شورای انقلاب، جمع‌آوری همه دکه‌های غیرمجاز آغاز و دکه‌های روزنامه‌فروشی همگن شد. شرکت ساماندهی صنایع و مشاغل شهر به نمایندگی شهرداری تهران چند سال بعد، قراردادی را تنظیم کرد تا علاوه بر هم شکل شدن کیوسک‌های مطبوعات، مالکان آنها، ماهانه اجاره بهایی پرداخت کنند. اما این کار بدون کارشناسی انجام شد و تعداد زیادی کیوسک‌های نگهبانی برای فروش جراید اختصاص یافت. این روند ادامه یافت تا این که از سال گذشته مدیرعامل شرکت ساماندهی صنایع

خاطرات یک روزنامه فروش

و مشاغل شهر تهران از آغاز اجرای طرح تعویض و نوسازی کیوسک‌های مطبوعاتی شهر تهران خبر داد، طرحی که از سوی بسیاری از دارندگان کیوسک‌ها مورد انتقاد قرار گرفت. کیوسک‌های روزنامه‌فروشی همین اتاقک‌های آهنی شش متری که هر روز بسیاری از آن‌ها را در خیابان‌ها و چهارراه‌های شهر می بینیم. دوران‌های مختلفی را پشت سر گذاشته اند تا به شکل امروزی درآمده‌اند.

قدیمی ترین روزنامه‌فروش

محمدابراهیم رنجبر، نه روزنامه نگار است و نه عکاس خبری. اما ۷۲ سال از عمر خود را با روزنامه و همراه آن گذرانده است او قدیمی ترین روزنامه‌فروش ایران است که حتی این روزها که پا به ۸۵ سالگی می گذارد با روزنامه و خاطرات آن زندگی می کند. مهمترین ویژگی‌های محمد ابراهیم رنجبر این است که او را از یک فروشنده ساده روزنامه خارج می کند، عشق به این شغل و حافظه وی در یادآوری خاطرات است. خودش می گوید: «اگر پرسید، دیشب غذا چه خورده ام، یادم نمی آید، اما همه خاطرات شخصی و حوادث سیاسی و اجتماعی ۷۰ سال پیش - با تاریخ و جزئیات آن - مثل آینه جلوی چشمانم است.» این موضوع فقط یک ادعا نیست، محمدابراهیم رنجبر مدتی است که در کنار شغل اصلی خود که همان روزنامه‌فروشی است، خاطرات خود را هر هفته در مجله اطلاعات هفتگی چاپ می کند. او درباره چگونگی ورودش به شغل روزنامه‌فروشی، خاطرات سال ۱۳۱۶ را مرور می کند. رنجبر می گوید: «۹ ساله بودم که از خانه فرار کردم و زیر صندلی قطار پنهان شدم و از شمال به تهران آمدم. پدر و مادرم چندسالی بود که از هم جدا شده بودند و همسر جدید پدرم خیلی اذیتم می کرد به تهران آمدم تا مادر و خواهرم را پیدا کنم».

او می افزاید: «بعد از آن که مادرم را پیدا کردم، دنبال کار بودم، دو برادر روزنامه‌فروش که همسایه مادرم بودند، پیشنهاد کردند هر روز سر بساطشان بایستم و یک قران بگیرم. وقتی این دو برادر به شهرستان خود برگشتند من ماندم و یک بساط روزنامه‌فروشی و به دلیل این که سنم پایین بود مجوز فروش روزنامه را به من نمی دادند. اما دیگر عاشق این شغل شده بودم، و می خواستم به این کار ادامه دهم».

خاطرات یک روزنامه فروش

زندگی با روزنامه، محمد ابراهیم نوجوان را برای ادامه تحصیل تشویق کرد تا دیلم خود را با تحصیل در کلاس‌های شبانه اخذ کند. او معتقد است: «روزنامه‌فروش‌های سابق، عاشق کار خود بودند و به آن احترام بسیار می‌گذاشتند، اما این روزها همه فقط به دنبال کسب درآمد هستند، به طوری که اگر تنقلات را از بساط روزنامه‌فروشی‌ها جمع کنیم، خیلی زود تعطیل می‌شوند.»

تغییر ذائقه

قدیمی‌ترین روزنامه‌فروش ایران، درباره تنقلات روزنامه‌فروشی‌های امروز با گذشته، می‌گوید: «آن موقع دکه داران، بهترین موقعیت را میان روزنامه‌فروش‌ها داشتند. اما بسیاری از آنان روزنامه‌های خود را یا روی میز می‌چیدند یا بساط خود را روزی زمین پهن می‌کردند، تعدادی هم سر چهار راه‌ها، تیرهای مهم را فریاد می‌زدند تا روزنامه‌های خود را بفروشند.» او درباره نظارت بر صنف روزنامه‌فروش‌ها، می‌گوید: «آن موقع روزنامه‌فروش‌ها مستقل بودند و در هر جای شهر، روزنامه می‌فروختند، اما براساس یک توافق نانوشته، هیچ کس دکه و بساط خود را نزدیک دیگری برپا نمی‌کرد و همه به صنف خود احترام می‌گذاشتند.» رنجبر که پس از سال‌ها فعالیت به عنوان یک روزنامه‌فروش، مخاطبان جراید را با یک نگرش جامعه‌شناسی خاص تحلیل می‌کند می‌گوید: «امروز نشریات در مقایسه با گذشته متنوع‌تر و تخصصی‌تر شده‌اند و هرکس به فراخور علاقه خود به سراغ آنها می‌رود. اما با این حال مردم در گذشته با استیقای بیشتری روزنامه و مجلات را می‌خواندند.» او در این باره توضیح می‌دهد: «این روزها به دلیل وجود رسانه‌های مختلف، مانند شبکه‌های مختلف تلویزیونی، رادیویی و ماهواره‌ای، اینترنت و تلفن همراه، مردم دچار خبرزدگی شده‌اند و حساسیت آنها در ارتباط با بسیاری اخبار کم شده است. او می‌گوید: «قتل، تجاوز و کلاهبرداری، خبرهایی تکراری است که هر روز رسانه‌ها، اخبار متنوعی را درباره آنها چاپ می‌کنند، اما در گذشته زندگی شخصی و اجتماعی افراد این همه پیچیدگی نداشت، یک حادثه کوچک - که امروز ممکن است بی اهمیت باشد - آن زمان برای مردم آن قدر جالب بود که گاه تا چند روز تیر روزنامه‌ها می‌شد»